

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

خدا و آفرینش

تحریر در موجودات

تکاپوی حقیقت مرا سخت دچار تحیر و التهاب ساخته و وجودم را غرق در تفکر نموده است. ای آفریننده بزرگ چون به جهان می نگرم آنرا مملو از موجودات و اشیاء می بینم. این کرات با عظمت و سحابیهای بزرگ که هر کدام هزاران و میلیونها جهان را تشکیل می دهند و هر فلکی پر از مخلوقات و عوامل و اشیاء گوناگون است همگی این صورتهای و اشکال و ظواهر و جلوه ها، مظاهری هستند که بنا به اقتضای آفرینش به وجود آمده که نقشی را انجام دهند و به پایان برسانند و به شکل دیگر در آیند. خمیره ای که این اشکال و نقوش از آن هست می شود (که اتم و عناصر است) کدام است: جز این خمیره و اشکال مگر چیز دیگری هم هست و این اشکال مگر از خمیره جداست؟

پلاستیکی که به صورتهای گوناگون در آورده می شود صورتش با اصل خمیره پلاستیکی یکی است و از هم جدا نیست. پس حقیقت واحد است هر چند بشر آن را با الفاظ گوناگون هیولا و صورت نامیده است.

وحدت عالم

حالا که حقیقت واحد و خمیره و اشکال و تحولات همگی یک واقعیت هستند و می دانیم که حقیقتی جز تو در عالم نیست؟ آیا این اشکال و خمیره جز قدرت تو چیزی هست؟ آیا آن ذراتی که جهان را تشکیل داده و آن جهانی است که به لطف و دانش تو به وجود آمده و نام آن مخلوق است، جز حقیقت دانش تو کیست؟
از این تفکرات دچار شگفتی شده ام. هر چه بیشتر می نگرم این نکته را بهتر می فهمم که غیر از تو چیزی و کسی نیست (لیس فی الدار غیره دیار) یا:

که جز او نیست در سرای وجود به حقیقت کس دگر موجود

این تحولات چیست؟

آیا صورتهای متنوع و اشکال گوناگون و تحولات موجودات، به جز امر تو و روح تو و ماده متعلق به تو که همه جلوه ها و نامهای گوناگون یک حقیقت واحد است، وجود دارد. ای عزیز و ای معبود بی همتا خود آگاهی و از هر چیز اطلاع داری و احتیاج بگفتم نیست که در خلوت شبهای تار در دل لیالی با حالت التهاب و حیرت در ذکر توأم تا ترا بهتر بشناسم و بدانم کیستی و این صفات که در عالم در حال تجلی و درخشندگی است چیستند و از کجا آمده اند. هر چه دارم همه تسلیم تو و در راه تو و ذکر تو است. به یاد توام. همواره در صدد یافتن این حقیقتم که روشنائی از کجا است و از کدام منبع بوجود آمده است مگر این عناصری که در عالم برقرار شده جز مهر تو چیزی هست؟ مگر هستی به غیر تو وجود دارد؟ این تکاپوها و این حرکات، این فعالیت ها، این عوامل، عناصر و این جنبش و غوغا و این جوش و خروش عالم آیا جز مهر و عشق تو چیزی هست و این فعل و انفعالات گوناگون جز واحدی است که وجود تو می باشد. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

این صورت اشیاء اتم غیر تو چیست؟

آن ذره و مخلوق جهان غیر تو کیست؟

در خلوت دل ذکر صفات تو کنم

این عنصر آفاق به جز مهر تو نیست

خدا نهان نیست

خدای آشکار

فلاسفه و حکما و بزرگان سابق بر حسب موقعیت زمان نکاتی از این مطلب فهمیده و آن را با ابهام و تاریکی و آغشته به شک و تردید و به وضعی غیر روشن که گاهی متضاد به نظر می رسد کم و بیش بیان می داشتند اما جز عده ای از خواص آن هم با احتیاط آن را نمی گفتند. چون حقیقت عالم این است و پیشرفت دانش امروز اقتضاء می کند که مردم فهم واقعی پیدا کنند و واقعیات جهان هستی را درک نمایند ناچار این حقیقت را همه جا و به هر طریق به طرز علنی و آشکار برای همه می گویم که آن هستی مطلق که آنرا غایب و مخفی می گویند پنهان و پوشیده نیست. آن ذاتی که فلاسفه منحصر به یک حقیقت نهانی می دانند آن طور نیست بلکه مجموعه این است که واحد را تشکیل داده که همه چیز و همه کس و همه جا در آن سهیم اند.

غایب نیست

همان حقیقتی که غایب و مخفی می دانند به صورت مظاهر و جلوه ها در همه جای عالم در هر حال ساری و جاری است. هر چه در هر کجای عالم دیده می شود، هر موجود، هر شیئی، هر عنصر، هر ماده، هر چه روح، هر چه حرکت، هر چه فعالیت، هر چه رنگ و جلوه و خلاصه هر چه و در هر حال دیده می شود سریان و جریان امر او و از اوست.

همیشه در حال حرکت

نکته عجیب در این است که این وجود آرام ندارد و یک لحظه نمی تواند قرار گیرد و دائم در حال حرکت و تحویل و تحول است و اگر به موجودات بنگرید تحولات آنها را خواهید دید و اگر با حربه دانش موشکافی کنید ساکن ترین اشیاء را در حال غوغا و حرکت خواهید دید و اگر حرکت نباشد عالم تعطیل خواهد شد.

و اما مجموع این جلوه ها و مظاهر که در ظاهر مختلف و گوناگون به نظر می رسد جز یک واحد نیست که همان عالم وحدت است و اگر درست بنگرید عالم مجموعه ذات است که به صورتهای گوناگون در هر آن و لحظه به شکلی جلوه گری می نماید و این جلوه و تحولات ذات پایان ندارد. همیشه بوده و هست و خواهد بود. خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

گویم همه جا به عرف توحید عیان

آن هستی مطلق که بگویند نهان

ساری است مظاهر همه جا در هر حال

یک واحد و مجموعه ذات است جهان

هستی عالم از اوست

کمال وحدت

آن ذاتی که فلاسفه و حکما و متفکرین سابق فکر می کردند و آنرا کامل بالتمام می دانستند و آنرا با ذات واجب الوجود تطبیق می کردند در عین حال که باید قائل به کمال آن بود لیکن اگر آن نحوه کمالی که می پنداشتند در حق آن قائل باشیم دیگر جایی برای کمال باقی نمی ماند و امریست تمام شده و انجام یافته و سراسر تمام شده و انجام یافته ای ساکن و بیحرکت است زیرا حرکت و جنبش و سیر یکی از خصوصیات مشی به طرف کمال است و هنگامی که چیزی کامل تصور شود هیچگونه جنبش و حیات و حرکتی برای آن قابل تصور نیست زیرا اگر او کامل غیر قابل تکامل انگاشته شود برای چه حرکت کند و برای چه جنبش نماید و فعل و انفعال و تحول را به چه منظور لازم دارد. از شدت سکون و بی فعالیتی بایستی آنرا هیچ دانست.

نشاط زندگی

در این صورت تکلیف این عالم پر جنب و جوش و فعالیت و این نشاط عجیب زندگی که از ذرات تا افلاک را به هیاهو انداخته است چیست و تکلیف انالله و انا الیه راجعون چه خواهد بود؟

دوران حرکت

این حرکتی که از ذرات او شروع می شود (انا لله) و بالاخره بسوی وی ختم می گردد (الیه راجعون)، و این گردش که به مثابه گردش آب در طبیعت همچنان ادامه دارد اگر آنرا امری جدا از سرچشمه و خالق بدانیم معنی ندارد زیرا حقیقت این است که از اوست و از جدا نیست و جدایی در مقام وحدت او قابل تصور نمی باشد و اگر آن را جزء او ندانیم ناچاریم مسأله کمال مطلق را آن طوری که می گفتند از فکر بدر کنیم زیرا اگر آن نوع کمال مطلق باشد دیگر احتیاج ندارد یک مسیر و دوره ای را طی کند و از آنجا شروع شود و دوباره به آنجا باز گردد. حل این مسئله چگونه خواهد بود؟ توجه کنید تا در این مقال برای شما بگویم.

تطبیق با عقل

علما و دانشمندان سابق در ضمن تفکر و تعمق در این حقایق فکری متوجه شده بودند که اشکالی در کار می آید که با عقل وفق نمی دهد. اینست که برای چاره جویی و توافق دادن حقایق با هم به تأویلات دور و دراز و ناصحیح متوسل می شدند و تعبیرهای گوناگون می کردند که بجای اینکه مشکلی را حل نماید بر مشکلات می افزود تا امروز که آنرا بصورت یک مسأله متناقض غیر قابل فهم در آورده است.

جدا کردن خالق و مخلوق

برای چاره جویی ناچار بودند مخلوق را از خالق جدا کنند و ذات را تقسیم به واجب الوجود و ممکن الوجود نمایند و ذات اصلی واجب را کامل غیر قابل تکامل دانند و مخلوقات را قابل تکامل ولی جدا از او انگارند. از طرف دیگر به علت های دیگر که دلایل آن در مراتب و شئون مختلف به فکر آنها می رسید، می دیدند مخلوق نمی تواند جدا باشد که برخی دلایل عقلی و نقلی آن را گفته اند. از آن جمله جدا نبودن صفات از خدا و بودن صفات او عین ذات او و علم هم یکی از صفات است و عین ذات می باشد و مخلوق هم تجلی علم بلکه پاره ای از خود علم است و بصورت عمل در آمدن علم، لذا نمی تواند از ذات جدا باشد.

دلایل نقلی

دلایل نقلی هم در همه ادیان گفته شده از آنجمله آیه هواقرب من جبل الوریث (از رگ گردن به انسان نزدیکتر است) و آیه مبارکه: و نفحت فیه من روحی (از روح خود در او دمیدم) و عبارات مکرر نهج البلاغه مبتنی بر این اصل که مخلوق نمی تواند از خالق جدا باشد.

در اینجا برای شاهد قسمت کوچکی از خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه را با ترجمه دانشمند محترم آقای فیض الاسلام نقل می کنم و باید دانست که نظیر این مطلب در کتاب مزبور مکرر ذکر شده است. الظاهر لایقال مما و الباطن لایقال فیما لاشیح فیه فیه فیه و لا محجوب فیه فیه لم یقرب من الاشیاء بالتصاق و لم یبعد عنها بافتراق (هویدا است که نمی توان گفت از چه آشکار شده. مخفی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان گردیده. جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد. نزدیک بودن او به اشیاء به چسبیدن نیست و دوری از آنها به جدائی نمی باشد).

در نظر فلاسفه و حکما چون قضیه با این ترتیب حل نمی شد ابهام در کار بوجود آمد و نتیجه آن همین تناقضاتی است که در فلسفه و حکمت دیده می شود.

روشن شدن مطلب

منت خدای را که اینک مطلب روشن می گردد.

خداشناسی

چراغهای سوسو زننده

برای این که متوجه شوید چگونه ذات خداوندی در عین حال که کامل است، مخلوقات و موجودات که در دایره هستی او هستند تکامل می یابند. برای روشن شدن ذهن مثالی می زنیم: چراغهایی است که نور خود را به طور متناوب بیرون می فرستد یعنی سوسو

می زند مثل فانوس های قوی دیده بانهای دریا یا چراغ پلیس. این چراغ در حدود خود نورش کامل است و نقصی ندارد ولی بنا بر مصلحت و انجام وظیفه معینی نور را بیرون می فرستد و دوباره جلو نور را می گیرد. چراغ در عین حال که کامل است برای انجام هدف و مقصدی نور را طوری می فرستد که از حالت نقص به سوی کمال رود و از کمال به طرف نقص و این عمل را متناوباً انجام می دهد در حالیکه در باطن خود نور کامل دارد و در عین حال ماشینی که دارد سوسو می زند، همیشه در گردش و سیار است و در یک محل معین نیست. مثلی دیگر می زنم. البته مثالها کوچک است ولی برای روشن شدن فکر ناچارم.

عمل نانو

یک نانو آرد، نمک و سایر وسایل را برای پخت نان در اختیار دارد و خود نیز در این فن استاد است و با مهارت کامل این مواد را با هم ترکیب می سازد تا نان بپزد. موادی که نان از آن ساخته می شود و سیر تکاملی متدرجی را می پیماید تا بصورت نان در آید و یک بشر آن را مصرف کند و بخورد. وقتی نان درست شد دیگر کارش تکمیل شده و به تکامل رسیده است؟ خیر. بعد از آن که بشر آن را مصرف نمود موادی که نان را ساخته بعداً به صورتهای دیگر در می آید و بعد از طی تحولات زیاد و گذراندن میلیاردها مراحل بیشمار باز هم به صورت آرد و نان ممکن است در آید و این حول و تحول همچنان ادامه دارد. وقتی نانو کارش را امروز تمام کرد آیا دیگر وظیفه اش به پایان رسیده؟ خیر. فردا هم نان می سازد و پس فردا هم می سازد و فرضاً آن نانو نباشد عمل نانوائی ادامه می یابد و نان پخته می شود و کار نان پختن تمام نخواهد شد. تمام امور عالم این طور است.

تحولات غیر قابل احصاء

تحولاتی که در همین یک مسئله کوچک در عالم پیدا می شود قابل احصاء و شمارش نیست و نمی توان حدی برای آن معین کرد و گفت که وقتی به این تعداد رسید تمام می شود. اگر بگویم هزار مرتبه صد هزار مرتبه یک میلیارد، صد میلیارد بار گردش کند و تمام شود چنین نیست، پایان ندارد همان طور که ابتدا هم نداشت. اگر این تحولات پایان داشته باشد عالم هم پایان خواهد داشت ولی هیچ متفکری نمی تواند حتی در عالم خیالی پایانی برای آن تصور نماید.

بخاطر گردش است

این تحولات برای چیست؟ بخاطر گردش است زیرا همه چیز در عالم باید گردش داشته باشد و حیات به معنی گردش است و تا خون در بدن انسان گردش نکند آنرا زنده نمی گویند و تا تحولات در عالم همیشه در حال گردش نباشد نمی توان عالم را زنده دانست هر گاه این گردشها پایان یابد و روزی متوقف شود دلیل بر اینست که عالم ناقص بوده و چون به این نقطه رسید پایان یافت و متوقف شد. اما چنین چیزی نیست بلکه عالم کامل است و دلیل کمال آن این است که دائم در آن تحولات صورت می پذیرد و این تحولات را پایانی نخواهد بود.

حیات عالمی

انجام این تحولات در عالم و این گردشهای بی پایان به منظور مقصد و هدفهای زندگی است و همین حالات است که اصولاً حیات و جنبش و حرکات و فعالیت را در این جهان هستی بوجود آورده است. و اما استاد نانو بایستی از لحاظ جسمی کامل باشد و هنر او برای کار خودش بی نقص باشد تا بتواند نان را بسازد. اگر فی المثل یکدست نداشته باشد نمی تواند خمیر درست کند و نان بوجود آورد. در اینصورت او را یک استاد کامل نمی دانند.

مهندس ناقص و کامل

مهندسی که می خواهد کارخانه ای را راه بیندازد اگر در این رشته کامل نباشد نمی تواند کاری انجام دهد و کارخانه را به جریان افکند. کار او ناقص و نیمه تمام خواهد ماند یا پایانی برای کارش نخواهد بود. اما وقتی علم او کامل باشد هر اندازه محصولاتی که به دستش ساخته می شود دوران عمر خود را طی کنند و فرسوده و خراب شوند باز هم محصولات دیگری می سازد و جریان کارخانه

او مرتب ادامه دارد. همچنین اگر این مهندس نقصی در کار داشته باشد یا به یک ناتوانی بر بخورد تا آنجا محصول را ساخته و از آن به بعد دیگر قادر به ادامه نیست.

کامل بودن خداوند

خداوند متعال چون خودش مجموعه تمام عالم و بر همه احاطه دارد بایستی کامل و تمام امور عالم را به طرز صحیح بگرداند و بگردش اندازد و کمال او غیر از کمال یک مهندس یا یک نانو است بلکه او باید مجموعه تمام کمال های عالم را داشته باشد زیرا تمام عالم را به حرکت و حیات انداخته است. چون کامل است و نقص ندارد هرگز از کار نمی ایستد. هر گاه در خداوند نقصی باشد حتمی است که دیگر عالم از کار می ایستد زیرا این نقص سبب می شود که به جایی برسد که به اشکال و ناتوانی بر خورد و قادر به ادامه کار نباشد چون می دانیم که عالم هرگز از کار نخواهد ایستاد پس خدا هم نقصی ندارد و کامل است. استادی که عالم را به حرکت می اندازد دانش و قدرتش کامل است به این جهت است که او را استاد کامل و خالق کامل می خوانند. درباره گردش، مردمان قدیم تا حدودی مطالبی فهمیده بودند و به جای این که حقیقت را درک کنند آن را به تناسخ و برگشت انسان به دنیا تعبیر نمودند.

حقیقت بسیط را تفکیک کرده اند

متفکرینی که نتوانسته اند حقیقت گردش را درک کنند این تحولات را از پروردگار جدا دانسته اند و لذا اشکالاتی در ذهن آنها پیدا شده است. ولی وقتی بدانیم که عالم خودش در خودش واقع است و از پروردگار جدا نیست، این نکته را به خوبی در می یابیم که هر چه هست در داخل خود عالم انجام می شود و مواد و تحولات از او جدا نیست و در این عالمی که مجموعاً کامل است اجزاء بر حسب مشیت و مصلحت و انجام امور معین تحولات و مراحل را سیر می کنند و باز به حال اول بر می گردند و این گردش به مقدار بی پایان ادامه دارد.

مکان ندارد

گفتم که اتومبیل پلیس در عین حال که چراغش سوسو می زند، خود اتومبیل هم در حرکت است و نور خود را در همه جا پراکنده می کند و یکجا نمی ماند. این مثال با اینکه کوچک است اما حقیقت را روشن می سازد که نه تنها عمل الهی که تحول مخلوقات است دائم در حالت حرکت و گردش است، بلکه خود او هم دائم در حرکت و کار و فعالیت و گردش است. به این لحاظ نمی توان برای خدا محلی تعیین نمود و چون محلی برای ذات پروردگار تعیین نمی شود ابتدا و انتهائی برای آن نمی توان فرض کرد زیرا دائماً در گردش است و نمی توان مبدأ و منشأ و آغاز و پایان و خط سیری برای آن یافت. در همه جا و همیشه هست و نمی دانیم بگوئیم کجا است. جز اینکه بگوئیم همه جا هست.

اینک به عمل نور افشانی چراغ توجه کنیم: آنچه لازمه نور و روشنی است در این منبع موجود است و اگر چیزی از آن کسر باشد نور نمی دهد و نقص دارد زیرا تنها یک عمل نور دادن مستلزم موجود بودن تمام لوازم آن است و همه چیز در آن مستقر می باشد.

نمی تواند ناقص باشد

همه امور عالم یک چنین حالتی دارند و برای انجام گرفتن لازم است که کلیه امور عالم مرتب باشد تا آن کار انجام شود. پس خوب روشن شد که حتی با مطالعه یک تحول و یک امر کوچک انسان این حقیقت را در می یابد که اگر عالم، جزئی نقصی داشته باشد کوچکترین امور قابل انجام نخواهد بود و اینست یکی از دلایل کامل بودن عالم الهی.

لزوم کامل بودن

نوری که از چراغی بیرون می آید اگر نقصی داشته باشد کار نمی کند و اطلاق نور به آن نمی شود. اگر قدرت، قوه نیرو نداشته باشد نمی تواند اثری از خود بروز دهد. پس این اجزاء و تحولات هم به قدر خود در عالم خویش کامل هستند و اگر کامل نبودند قادر به هیچ کاری نمی شدند. از این رو شناختیم که مجموع کامل است و تحولات هم ملازمه کمال است و همه اینها روی هم رفته یک وحدت را تشکیل می دهند که وحدت کامله الهی است.

کمال اشیاء و موجودات

اینک روشن می‌کنم که چگونه مخلوقات در عین حال که در حدود خود کمال دارند سیر به سوی کمال را هم طی می‌کنند. یک دانه گندم تا وقتی کمال نداشته باشد نمی‌تواند زمین را بشکافد و نطفه زند و بارور شود و برآید و رشد او و بیرون آمدن ساقه اش از زمین و به ثمر رسیدن و دانه دادن او خود دلیل بر کمال است.

یک گوسفند تا کامل نباشد نمی‌تواند بصورت حیوانی که می‌شناسیم در آید. یک نطفه انسان تا وقتی کامل نباشد نمی‌تواند در رحم رشد کند و به صورت جنین در آید و بعد متولد شود و انسان گردد. همه این رشد و نمو دلیل کمال است. اما با وجود این که همه آنها در عالم خود کامل هستند وقتی دوران خویش را طی کردند تحول می‌یابند. آن گندم وقتی رشد یافت و درو شد آرد می‌شود و نان می‌گردد، آن را می‌خورند و آن گوسفند را می‌کشند و گوشت او را مصرف می‌کنند و آن انسان می‌میرد در عین داشتن کمال یک سیر تکاملی را پیمود تا تحول پیدا کرد ولی کمال او به همان جا توقف پیدا نمی‌کند زیرا از انتاج همان دانه گندم در زمین کاشته می‌شود. دوباره گندم می‌روید و از همان گوسفند بره ای به وجود می‌آید و نسل را ادامه می‌دهد و از آن انسان اولادی تولید می‌گردد و این عمل همچنان ادامه می‌یابد و حد توقفی برای آن متصور نیست.

نوری که مخلوقات را می‌سازد

نوری که از جانب پروردگار دائم در حال فیض و افاضه است و با آن مخلوقات عالم ساخته می‌شود به طور متساوی بر مخلوقات عالم نمی‌تابد زیرا اگر مساوی می‌تابید همه پدیده های عالم یکسان می‌شدند و عین یکدیگر می‌بودند. از آن قدرت کل که می‌تابد یک جا آفتاب درست می‌شود جایی که کره زمین یکی نپتون، یکی اورانوس، یکی آدمی، یکی حیوان، یکی میکروب، یکی ویروس، دیگری اتم و غیره. اگر همه به یک اندازه می‌بودند چطور می‌توانستند کار انجام دهند.

درجات و مراتب موجودات

این نور ساطع می‌شود اما طوری کم و زیاد، به اندازه های لازم می‌تابد که درجات و مراتب و حالات و مخلوقات مختلف عالم وجود را می‌سازد و همین درجات نسبی، خود دلیلی بر کمال است زیرا اگر این اختلافات نبود نمی‌توانستند کاری انجام دهند و نتیجه آنها به صورت کمال نمی‌بود. نور الهی دائماً در عالم وجود ساطع می‌گردد و بعد از انجام مأموریت خود بازگشت می‌کند و باز هم می‌تابد و این عمل که آن را سیر از خدا به مخلوق و از مخلوق به خدا می‌نامند به طور الی غیر النهایه ادامه دارد. همین امر سرنوشت را هم به خوبی روشن می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مراتب و درجات مختلف نور مکانیسم مغزی افراد را تفاوت می‌دهد تا بتوانند وظیفه خود را انجام دهند. البته افاضه نور بی‌نظم نیست و با کمال ترتیب و از روی یک نقشه و طرح معین صحیح بدون تخلف کار خود را انجام می‌دهد و مسئله تقدیر با تفکر در این امر به خوبی حل می‌گردد.

انواع موجودات

اینک مطلب دیگری در باره اختلاف نسبی و ظاهری آفرینش بیان کنم: گندم انواع و اقسام دارد گندم سفید، زرد و غیره که کشاورزان و علمای نبات شناس می‌شناسند. اگر اینها را مورد بررسی و تجزیه قرار دهیم می‌بینیم که از لحاظ خواص مختصر اختلافی با هم دارند. از حیث میزان عناصر تفاوتی بین آنها هست ولی خواص کلی و مشترک همه آنها یکی است که بشر از همه می‌تواند بخورد و (وحدت ادیان هم همین حال را دارد). اینک می‌گوییم که حبوبات دیگری هم هست مثل جو و ذرت که از لحاظ خواص با هم تفاوت بیشتری دارند ولی باز هم به هم نزدیکند چنانکه یک انسان می‌تواند نان جو و ذرت بخورد و با آن زندگی کند ولی چون دارای خصوصیات مخصوصی هستند جو را به چهارپایان می‌دهند چه برای آنها مناسب تر است ولی در مورد انسان هم به صورت نان و مخمر آب جو و غیره مصرف می‌شود. گندم که برای حیوانات چندان مناسبی ندارد برای انسان خیلی بهتر است. همین طور است گوشت حیوانات که همگی از لحاظ آن که خوراک انسان می‌باشد وجه مشترک با حبوبات دارند ولی خواص آنها مختلف است.

حل مسئله آکل و ماکول

اکنون می‌گوییم چطور عالم وحدت حکمفرما است. یک انسان زحمت می‌کشد و با رنج و مرارت و تهیه‌ی وسائل گندم را در زمین می‌کارد و چون به عمل آمد آن را درو می‌کند و بعد آن را می‌خورد. این چه زحمتی بود که کشید و بعد آن را از بین برد؟ برای اینکه آکل و ماکول است و عالم وحدت است و همه باید در هم داخل شوند.

یک انسان زحمت می‌کشد و با مرارت یک گوسفند را می‌پروراند و بعد از این که خوب پروار شد آن را سر می‌برد و می‌خورد. آن پرورش چه بود و این کشتن چیست؟ برای اینکه عالم وحدت است و باید همه داخل یکدیگر شوند.

عالم در خودش واقع است

این مسئله نکته‌ی دیگری را بر ما واضح و روشن می‌سازد و آن اینست که معنی عالم خودش در خودش واقع است را کاملاً روشن می‌کند. مگر نه آنست که ما خود گندم و گوسفند را پروریدیم و باز همان را خوردیم. این سیکل و دوران در وجود خودمان دور زد و خارجی وجود نداشت. عالم کل نیز نسبت به اجزاء خود همین حال را دارد.

اختلافات موجودات

نیکو بنگرید که آن گندم‌ها که انواع مختلفی داشتند با اینکه بر حسب مصلحت هر یک از اقسام آن دارای خواص مختلفی بود ولی در باطن تفاوتی بین آنها وجود نداشت و به همه لفظ گندم اطلاق می‌شد و آن حبوبات هم با وجود تفاوت ظاهری بیشتر اتحاد باطنی با هم داشتند و به همه اطلاق حبوبات شد و قس علی هذا. بشر هم همین حال را دارد و با وجود اختلافاتی که بر حسب مشیت الهی در مکانیسم مغزی افراد انسان قرار داده شده، این اختلافات مهم نیست و به همه اطلاق بشر می‌شود و چندان تفاوتی با یکدیگر ندارند و عالم وحدت در آنها برقرار است و تفاوت مکانیسم به خاطر انجام وظایف مختلفه‌ای است که باید در دنیا انجام دهند.

آکل و ماکول در عالم وحدت

حال مطلب دقیقتری بشنوید: گفتیم شما گندم می‌کارید و زحمت می‌کشید و وقتی محصول بدست آمد آن را می‌خورید. همچنین شما گوسفندی می‌پرورانید و در راه آن دلسوزی روا می‌دارید. اگر مریض شود به او دوا می‌دهید و اگر ضعیف و لاغر شود در فکر چاره‌سازی می‌افتید و آخر هم آن را می‌خورید. این اعمال روی چه اصلی است؟ برای این که این موجودات برای شما مفید است و به شما انرژی می‌بخشند و زندگی شما را تأمین می‌کند به این دلیل که خودتان آن را به وجود آوردید و خودتان صرف کردید. در حقیقت بر حسب مشیت و تقدیر الهی شما خالق او هستید و نمونه‌ی کوچکی از قدرت خداوندی را بکار بردید. در این عمل که انجام می‌دهید قدرت شما با علم شما با نیروی شما و توانائی و کار شما از گوسفند و از گندم بالاتر بود که توانستید آنها را به وجود آورید و بیورید و مصرف کنید.

چرا بشر در خداشناسی تردید می‌کند

آن حبه‌ی گندم خود دارای انرژی نسبی و قدرت بوده و الا نمی‌توانست به وجود آید و با موانع مبارزه کند و وسائل رشد و نمو خود را تأمین نماید و به این صورت که هست درآید. اما با وجود این قدرت شعورش به قدری نیست که خالق خود را که ما باشیم تشخیص دهد و بداند چه کسی او را بوجود آورده است. اما ما نسبت به همین دانه‌ی گندم محبت داریم. با محبت و آغوش باز و خوشحالی آنرا می‌پاشیم و روی آن زحمت می‌کشیم و سعی داریم درست پرورده شود و آفتی به آن نزنند و از بین نرود. همین طور هم خالق نسبت به ما محبت دارد. افراد بشر هم با وجود این که شعور و قدرت نسبی شان از گندم خیلی بیشتر است در شناختن کسی که آنها را به وجود آورده و نیروئی که هستی آنها را تأمین نموده به علت نارسائی عقل و فهم دچار شک و تردید می‌شوند و کوششی که اینک برای تأمین این فهم به عمل می‌آید در حقیقت به مثابه ارتقاء مقام انسان و بالا بردن فکر او بشمار می‌رود.

وابستگی موجودات به یکدیگر

آن گوسفند و آن گندم هم در عالم خود برای مراتب پائین تر از خویش تا حدودی قدرت نسبی دارند. همین طور در مقامات بالاتر نیز شما در حد خود مقهور قوائی هستید که شما را می پرورند و از شما استفاده می کنند مانند کره زمین که از او به وجود می آید و به او باز می گردید تا حیات و حرکت و فعالیت او را تأمین نمائید. این سلسله مراتب همچنان در عالم لایتناهی ادامه می یابد تا به اصل موجودات که ذات پروردگار است می رسد.

وحدت عالم

بنابراین ملاحظه کردید که همه یک وحدت هستند و عمل آنها یکی است و اینکه گفتیم عالم خودش درخود واقع است با ذکر این نمونه های سلسله مراتبی حل گردید.

فایده عشق

دوستی و محبت و عاطفه و عشق همه برای گردش عالم است. اگر شما از روی عشق و علاقه و محبت مزرعه ای را شخم زنید و آبیاری نکنید و تخم در آن نکارید و کود ندهید و علفهای هرز آن را نکنید نمی توانید محصول بدست آورید. خوشحالی و نشاطی که در موقع روئیدن گندم در شما پیدا می شود نشانی از همین عشق و عاطفه است.

محبت به موجودات

اگر نسبت به گوسفند با محبت رفتار نکنید، درست پرورده نمی شود و باید به او محبت روا دارید و بعد هم که او را می خورید مرحله ای از وحدت را انجام داده اید زیرا برای تأمین انرژی خود این کار را می کنید و همه آکل و مأكولهای عالم که ما نام آن را خوردن می گذاریم برای تأمین انرژی و نیرو است و تا این حول و تحویل در بین نباشد انرژی تولید نمی شود و گردش در عالم پدید نمی آید و زندگی از جریان می افتد. پس مسأله آکل و مأكول امر ناراحت کننده ای نیست و فقط تبادل انرژی است.

احساسات و حقیقت

در بالا گفته شد که هر گاه گوسفندی از شما تلف شود متأثر می شوید و نهایت سعی خود را در سلامت و پرورش او به کار می برید ولی وقتی به حد تکامل رسید او را می کشید. فرض کنیم که شما گوسفند را نکشید، عاقبت چه می شود؟ اگر بخواهید سیر آن حیوان را در آنجا متوقف کنید کار شما راکد می شود. گوسفند بزرگ و چاق و پروار شد، بعد چه؟ اگر خود آنرا مصرف نکنید می میرد و تحول پیدا می کند. لذا آکل و مأكول یک مسئله طبیعی است و باید این سیر و گردش انجام گیرد.

پایه بنای عالم بر عشق است

شما نسبت به اولاد خود محبت می کنید زیرا اگر محبت نداشته باشید اولاد بزرگ نمی شود، این توجه و علاقه و عشق شما است که اولاد را به ثمر می رساند. همین عشق در همه موجودات وجود دارد. یک گنجشک نسبت به دانه هایی که جمع می کند و لانه ای که می سازد و اولادی که پرورش می دهد عشق می ورزد و اگر نداشته باشد نسل او باقی نمی ماند. یک قرقاول اگر عشق به اولادش نداشته باشد نسل او منقطع می گردد. این عشق ها همه پرتوی از عشق الهی است که منبع کل آن در عالم موجود است و به هر مخلوقی به اندازه او داده شده تا رشته زندگی را دنبال کند و سیر حیات قطع نشود. خدا هم نسبت به ما و همه مخلوقات چنین عشقی دارد. در اینجا است که می توان گفت عشق زاییده عقل است و اگر عقل نباشد عشقی هم نیست. بر خلاف آن کسان که عشق را مخالف عقل می دانند این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و عشق محرک و تقویت کننده فرد می باشد. پس همه موجودات و همه عالم روی هم رفته واحد هستند و یک وحدت را تشکیل می دهند و همه یکی می باشند. این است یزدان مقتدر دانا و توانایی که مشترک بین همه ادیان است و وحدت ادیان در حقیقت همین است که خدای مشترک را بپرستند.

مکان را از فکر دور کنید

پس آن ذاتی که در عالم تصور می کنید آن طور نیست که محل بخصوصی داشته باشد و مافوق و بالای همه باشد یا در جایی غیر از این عالم باشد زیرا در این عالم مافوق و بالا وجود ندارد و بالا و پایین به نسبت مکان مشاهده کننده است و در هر کجای عالم که باشیم بالا و پایین ما با جای دیگر فرق می کند بلکه در همین زمین که در حال گردش است دائماً بالا و پایین جای خود را با یکدیگر تعویض می نمایند و محلی که صبح بالا بود شب پایین می شود. پس در اصل بالا و پایینی وجود ندارد.

خارج و داخل

در جایی گفته ایم که عالم خارج نیست برای این که تصور نمی توان کرد که چیزی خارج از عالم لایتناهی وجود داشته باشد و هر چه هست در همین عالم است و با توجه به حقایق دینی واضح و روشن کرده اند که خدا خارج از عالم و خارج از وجود موجودات نمی تواند باشد.

تجلی ذات

ذات خارج از این عالم نیست و وحدتی که ما می گوئیم که همان امر متعال است در حکم تجلی و تظاهر ذات اجزاء و اعضاء این عالم و تمام کهکشانشانها و کرات، فضاها، عناصر، آسمانها و هر چه به فکر بشر می رسد و آنچه بشر تاکنون دانسته و آنچه بعداً خواهد دانست به اضافه امر او (امر متعال) می باشد.

معرفت واقعی

امید است دانشمندان فکور و مو شکاف متوجه این حقیقت شوند که یک مسأله مبهم و مجهول اینک روشن شده و اصل معرفت و جوهره دانش به عالم عرضه گردید. باشد که همه صاحبان عقل و خرد از آن بهره برداری نمایند. پس تفکیک کردن معنی ندارد زیرا نتیجه تفکیک همان است که آنهمه اشکال و ابهام بوجود می آورد و اگر بگویند موجودات عکس اوست که در عالم بر می گردد، مثل تصویری که در آینه بیفتد یا عکسی که روی صفحه فیلم یا شیشه عکاسی ثبت شود یا سایه ای که بر روی زمین بیفتد و انواع و اقسام این قبیل تغییرات، صحیح نیست. زیرا در تمام این تشبیهات عکس با عکاس جداست. آینه با تصویر جدا و دورین عکاسی از صاحب عکس جدا می باشد و اگر بخواهیم دنبال این تشبیه برویم همان اشکالات سابق پیش می آید یعنی بایستی محلی خارج از این عالم قائل شد و این عالم را آینه آن دانست که آن ذات در آینه منعکس می گردد. آنوقت غیر محدود بودن عالم که حقیقتی ثابت است بر هم می خورد و لغو می شود. لذا برای خدا مکان پیدا می شود زیرا باید در جایی باشد که در آینه عالم منعکس شود و جای او غیر از عالم می شود و این خلاف همه اصول عقلی و نقلی است.

تشبیه غلط است

این اشکالات در نتیجه آن است که اصل تشبیه غلط است و تعیین وجود انطباق یا انعکاس یا تصویر یا مثال که گفته اند و تقسیم به جوهر و صورت و هیولا و عکس و عکاس و این قبیل امور همه غلط است و مثالی بوده است که حقیقت ندارد. این نکته را می توان در یک عبارت کوتاه بیان کرد: «هر چه هست اوست و جز او نیست» خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

ذاتی که ظهور ذات باشد به کمال

مشمول شئون وحدت امر متعال

پیدا شده اصل معرفت در عالم

تعیین وجود انطباق است مثال